پوریای ولی

پهلوان محمود ب پوریای ولی سرحلقهء کشتی گیران زمان و نمونهء شجاعت و دلاوری و مردانگی بوده و داستانها از او بربیانها و بنانها جاری است که نقل آن را دفتر و دیوانی‏ باید.

وی در نیمه دوم قرن هفتم و اوائل قرن هشتم هجری میزیسته و در فن شعر و شاعری نیز قویدست بوده است.مثنوی کنز الحقایق را بسال 703 بنظم درآورده و رباعیات زیر از وی بیادگار مانده است:

گر کار جهان بزور بودی و نبرد مرد از سر نامرد برآوردی گرد اینکار جهان چو کعبتین است وحونرد نامرد زمرد میبرد چنوان کرد

تا بر سر کبر و کینه هستی پستی‏ تا پیرو نفس بت پرستی مستی‏ از فکر جهان و قید و اندیشهء او چون شیشهء آرزو شکستی رستی

آنم که دل از کون و مکان برکندم‏ و ز خوان جهان به لقمه‏ای خرسندم‏ کندم ز سر کوی قناعت سنگی‏ آوردم و بر رخنهء آز افکندم

با قوت پیل مور میباید بود با ملک دوکون عور میباید بود این طرفه نگر که عیب هر آدمییی‏ میباید دید و کور میباید بود

گر مرد رهی نظر بره باید داشت‏ خود را نگه از کنار چه باید داشت‏ درخانهء دوستان چو محرم باشی‏ دست و دل و دیده را نگه باید داشت